

بررسی کارکردهای نظریهٔ پراپ در حکایات اسرارالتوحید^۱

محمود براتی خوانساری*

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

حسین ابن علی چرمهینی**

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۲۶)

چکیده

کتاب اسرارالتوحید بر مبنای آموزش سلوک عارفانه و به شیوهٔ قصه‌گویی تصنیف شده است. محمد بن منور، تعالیم عرفانی شیخ ابوسعید را با بیان کردن آن در قالب حکایات موثر و دلنشین برای مخاطبان خویش، جذاب و قابل فهم کرده است. ریخت‌شناسی عبارت است از توصیف قصه بر اساس اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن و مناسبات این اجزا با هم و با مجموع اثر روایی. مهم‌ترین عنصر مورد بررسی در ریخت‌شناسی، یافتن کارکردهای ثابت داستان است. هدف این مقاله برجسته کردن ویژگی‌های تعلیمی اسرارالتوحید بر اساس ریخت‌شناسی آن با بهره‌گیری از نظریهٔ پراپ و همچنین تبیین قابلیت داستان پردازی محمد منور و میزان موفقیت او در تأثیرگذاری حکایاتش بر مخاطبان است. تحلیل ریخت‌شناسی اسرارالتوحید با پررنگ ساختن عملکردهایی که بر مدار تعلیمات ابوسعید می‌چرخند از منظر ساختار به ادبیات تعلیمی نگریسته است و نشان می‌دهد عملکردهای انکار، کرامت، تحول و توبه چگونه روایت را به سمت هدف مولف، یعنی تعلیم، سوق می‌دهد.

واژگان کلیدی: اسرارالتوحید، روایت‌شناسی، ریخت‌شناسی، پراپ، عملکرد.

۱- این مقاله برگرفته از پایان‌نامه فوق‌لیسانس نگارنده، تحت عنوان «ریخت‌شناسی حکایت‌های اسرارالتوحید بر اساس الگوی پراپ» است که به راهنمایی دکتر محمود براتی خوانساری در سال ۱۳۹۴ در دانشگاه اصفهان دفاع شده است.

* E.mail: mbk@ltr.ui.ac.ir

** Email: heshalora@yahoo.com (نویسندهٔ مسئول)

مقدمه

ریخت‌شناسی^۱ یکی از شاخه‌های مهم دانش روایت‌شناسی است که به تحلیل سازه‌های روایی می‌پردازد. این نظریه به وسیله ولادیمیر پراپ^۲، فرمالیست روسی در ادبیات باب شد که اجزای قصه‌ها و مناسبات آن اجزا با هم و با کل قصه را مورد بررسی قرار می‌دهد.

کتاب اسرارالتوحید، یکی از اجلة کتب صوفیانه است که محمدبن منور نوادة ابوسعید ابوالخیر در قرن ششم تصنیف کرده است. این اثر در سه باب درباره احوال شیخ ابوسعید نوشته شده است و تاریخ دقیق تألیف آن را سال ۵۷۴ هجری قمری می‌دانند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱؛ مقدمه: ۱۶۸). یکی از خصایص اصلی کتاب، وجود کرامت‌های شیخ ابوسعید است که به تحول منکران و غافلان می‌انجامد و از لحاظ سبکی به شیوه متون صوفیانه قرن پنجم نوشته شده است و نثری روان و مرسل دارد. سبک نگارش محمدمنور بر ساده‌نویسی استوار و آکنده از لطف و احساس است. زبان خوش‌آهنگ و خالی از حشو و تعقید، بیان روشن و رعایت دقایق فصاحت و بلاغت، تشریح لغات، قدرت کم‌نظیر توصیف و موسیقی دلنشین جملات از ویژگی‌های اسرارالتوحید است (دامادی، ۱۳۷۴: ۸۵-۸۴).

بنا به تعریف پراپ در ریخت‌شناسی قصه، هر داستان از کارکردهایی (فونکسیون^۳) تشکیل شده است. «منظور از فونکسیون یا کاری که شخص قصه انجام می‌دهد، عمل (آکسیون^۴) این شخص است از نظر معنایی که در سیر قصه دارد» (پراپ، ۱۳۶۸: ۴۴). مهم این است که اشخاص قصه چه کاری می‌کنند و نه اینکه کار را چه کسی و

-
- 1- Morphology
 - 2- Vladimir Propp
 - 3- Function
 - 4- Action

۵- مقصود کتاب ریخت‌شناسی قصه ترجمه مدیا کاشیگر است.

چگونه انجام می‌دهد. به عنوان مثال، در حکایات اسرارالتوحید کاری که منکران شیخ انجام می‌دهند، انکار او یا شرارت است و عمل ابوسعید گفتار یا حرکت کرامت‌آمیز است که از این اعمال تحت عنوان عملکردهای انکار، شرارت و کرامت یاد می‌کنیم. در این حکایت‌ها ممکن است انکار شیخ توسط منکران، دشمنان، رهبران فرقه‌ها، قاضیان، حاکمان، محتسبان، مردم عادی و... صورت بگیرد، اما عملکرد ثابت همان انکار است. به گفته پراپ، تعداد اشخاص قصه‌ها بسیار زیاد، اما انواع کارهایی که انجام می‌دهند، محدود است (همان: ۴۳).

پراپ بنیانگذار نظریهٔ ریخت‌شناسی است، اما تقسیم‌بندی وی اشکالاتی هم دارد به طوری که روایت‌شناسان پس از وی نظیر بارت، گرماس، تودوروف و برمون نمودگارهای وی را اصلاح کردند (پراپ، ۱۳۶۸ ب؛ پیشگفتار مترجم: ۱۶)؛ زیرا «سی و یک کارکرد پراپ گرچه قصه را به کوچک‌ترین سازه‌ها تقسیم می‌کنند، گستردگی و اطناپ غیرضروری دارند. تفصیل کارکردها از جهان‌شمولی شیوه پراپ می‌کاهد و احتمال تجزیه و تحلیل قصه‌های سایر ملل را بر مبنای دستگاه پیشنهادی وی کاهش می‌دهد» (حق‌شناس و خدیش، ۱۳۸۷: ۳۳).

ریخت‌شناسی حکایت‌های اسرارالتوحید اهمیت تاثیر قصه‌های تعلیمی در تحول اشخاص داستان را به خوبی نشان می‌دهد. اینکه قصه با یک شرارت یا کمبود (عارفانه - مادی) از تعادل خارج شده و با کرامت (عملی - گفتاری) شیخ به تعادل ثانویه می‌رسد، ما را بر آن داشته است تا با پشتوانهٔ نظریهٔ پراپ به بررسی ریخت‌شناسی این حکایات پردازیم و نتایج حاصل را برای داوری در کل اثر تعمیم بدهیم.

پرسش‌های اصلی مقاله شامل این موارد است: بسامد کدام‌یک از عملکردها در داستان‌های اسرارالتوحید بیشتر است. عامل جادویی (به عنوان یک عملکرد مهم) در

حکایات صوفیانه چگونه توجیه می‌شود، عروسی در این قصه‌ها چه تفاوتی با داستان‌های پریان دارد، محمدمنور در روایت کردن زندگی جد خویش چگونه عمل کرده است، روایت در اسرارالتوحید چه تفاوتی با روایت امروزی دارد، تفاوت اصلی عملکردهای حکایات عرفانی با افسانه‌های عامیانه در چیست. کلید دستیابی به پاسخ این سوال‌ها استفاده از روش تحقیق نظری و تحلیلی (ریخت‌شناسی) در متن است.

۱. پیشینه پژوهش

پس از ترجمه ریخت‌شناسی پراپ به فارسی، محققان به تأسی از این اثر و الگو قرار دادن آن، پژوهش‌های مهمی در مورد روایات داستانی ایرانی انجام دادند و از آن جمله به ریخت‌شناسی و شکل‌شناسی بعضی از آثار عارفانه فارسی نظیر کشف المحجوب، مثنوی معنوی، تذکره الاولیاء، مصیبت‌نامه عطار و... پرداختند که ذکر تمامی آن‌ها یک کتاب‌شناسی مستقل می‌طلبد. از کارهای جدید دیگر می‌توان به کتاب ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی نوشته پگاه خدیش (۱۳۸۷) اشاره کرد. در حوزه ریخت‌شناسی حکایات اسرارالتوحید دو مقاله تحت عنوان «ریخت‌شناسی چند حکایت از اسرارالتوحید» و «ریخت‌شناسی داستان زندگی ابوسعید ابوالخیر» در کنگره بزرگداشت عارف نامی ابوسعید ابوالخیر ارائه شده است. این مقاله‌ها جهت چاپ در همایش تدوین شده‌اند. در حالی که نگارندگان این مقاله، تمام حکایات اسرارالتوحید را ریخت‌شناسی کرده‌اند و تا آنجا که ممکن بوده است، کوچک‌ترین کارها و حتی عملکردهای بسیار کم کاربرد و جزئی را نیز مشخص ساخته و درباره آن‌ها سخن گفته‌اند.

۲. روایت‌شناسی^۱

دربارهٔ روایت تاکنون تعاریف مختلفی ارائه شده است و از آنجا که نمی‌توان به یک تعریف بسنده کرد، ناگزیر از منظرهای گوناگون باید به آن نگرست به همین منظور به برخی از تعاریف اشاره می‌شود.

روایت در ساده‌ترین بیان، متنی است که قصه‌ای را بیان می‌کند و قصه‌گویی (راوی) دارد (اخوت، ۱۳۷۱: ۸) و بنا به تعریف وبستر یکی از شرایط ضروری آن، بودن «گوینده» و «شنونده» یا «خواننده» است (وبستر، ۱۳۸۳: ۴۸).

کادن علم روایت را با ساخت‌گرایی اروپایی مرتبط می‌داند و به عقیده وی روایت پژوهی مدرن با ریخت‌شناسی قصه‌های عامیانه پراپ باب شد (کادن، ۱۳۸۰: ۲۵۹)؛ «مطالعات ادبی ساختارگرا به پیروی از پژوهش‌های صورت‌گرایان روس، به قصه توجه بسیار نشان داد و با تامل در انواع قصه‌های کهن و داستان‌های نو به مفهومی عام با عنوان «روایت» پرداخت. جنبه «روایی» از آن جا که ویژگی‌ای است که در سراپای یک متن حضور دارد و به کلیت اثر و نه پاره‌ای از آن اطلاق می‌شود، مفهومی عمیقاً ساختاری است» (توکلی، ۱۳۹۱: ۳۶).

هر متن روایی به طور کلی در یکی از این رویکردها بیان می‌شود: ۱- رویکرد زمانی (توالی زمانی را مهم‌ترین ویژگی روایی می‌داند). ۲- رویکرد علیت (ارتباط علی و سببی را میان رویدادهای روایی ضروری می‌شمارد). ۳- رویکرد کمینه (می‌گوید هر بیان از یک کنش یا رویداد به نفس خود روایت است، زیرا بر گذر و انتقال از وضعیت قبلی به وضعیت بعدی دلالت می‌کند). ۴- رویکرد تبادل (روایت را راهی برای خواندن متن در نظر می‌گیرد) (بامشکی، ۱۳۹۱: ۱۳-۱۲). در بین چهار رویکرد مذکور، رویکرد کمینه با تعریف پراپ از روایت، همخوانی دارد.

مبنای تعریف ما از روایت در این مقاله همین نگاه ریخت‌شناسانه است. از لحاظ ریخت‌شناسی، می‌توان قصه را اصطلاحاً آن بسط و تطوری دانست که از شرارت (A) یا کمبود و نیاز (a) شروع می‌شود و با گذشت از عملکردهای میانجی به ازدواج (W) یا به عملکردهای دیگری که به عنوان سرانجام و خاتمه قصه به کار گرفته شده است، می‌انجامد» (پراپ، ۱۳۶۸:ب:۱۸۳).

با توجه به آنچه درباره روایت گفته شد و نیز رویکردهای مهمی که روایت، کانون آن‌ها را شکل می‌دهد به استناد سخن دیوید لاج در کتاب تحلیل و تأویل متن واقع‌گرا: «روایت شناسی تلاشی است برای دریافتن «زبان» روایت، سیستم زیرین و بنیادین قواعد و امکانات آن که هر «گفتار» (متن) روایی، براساس آن ادراک می‌شود» (ریک، ۱۳۷۵: ۱۹).

محقق دیگری، روایت‌شناسی را شعبه‌ای از رویکرد علمی جدیدی می‌داند و تصریح می‌کند که دغدغه اصلی آن شناسایی عناصر ساختاری و حالت‌های مختلف ترکیب این عناصر در روایت، شگردهای روایت و تحلیل انواع گفتمان‌های روایی است (داد، ۱۳۸۳: ۲۵۴). پس از آنچه به اختصار در مورد روایت ذکر شد، هدف از نگارش این بند، تعریف ریخت‌شناسانه روایت است.

۳. ریخت‌شناسی

ریخت‌شناسی قصه، توصیف قصه براساس اجزای تشکیل‌دهنده آن و مناسبات این اجزا با هم و با مجموع قصه است (پراپ، ۱۳۶۸:ک:۴۱). این تعریف از اصطلاح ریخت‌شناسی، صحت اندیشه ساختارگرایانه پراپ را نشان می‌دهد؛ زیرا ساختار «مجموع روابط بخش‌ها و تکه‌ها با همدیگر و بنابراین کل یک اثر است» (کادن، ۱۳۸۰: ۴۳۲). ریخت‌شناسی نیز مانند ساختار یک نظام است که در آن کارکرد هر جزء وابسته به کل نظام و کل نظام عین ساعت به دور کل اجزا می‌چرخد (گلدمن، ۱۳۶۹: ۹).

برای ریخت‌شناسی هر گونه قصه و داستان باید عملکردهای ثابت روایی آن را یافت. عملکرد؛ یعنی عمل شخصیتی از اشخاص قصه که از نظر اهمیتی که در جریان عملیات قصه دارد، انجام می‌شود (پراپ، ۱۳۶۸: ۵۳). عملکردهای اشخاص قصه، عناصر ثابت و پایدار را در یک قصه تشکیل می‌دهند و از اینکه چه کسی آن‌ها را انجام می‌دهد و چگونه انجام می‌پذیرند، مستقل هستند. به نظر پراپ، ساختار داستان مشتمل است بر عدد معینی از واحدهای کوچک روایی که کوچک‌تر از آن‌ها ممکن نیست و پراپ به آن‌ها Function^۱ می‌گوید (همان: ۵۳).

پراپ چهار اصل را در گسترش قصه مؤثر می‌داند: ۱- بسط قصه از طریق عملکرد (مبارزه- پیروزی)، ۲- بسط قصه از طریق عملکرد (مسأله دشوار- حل مسأله دشوار)، ۳- بسط قصه از طریق عملکردها (ی مبارزه- پیروزی) و (مسأله دشوار- حل مسأله دشوار) و ۴- بسط قصه بدون هیچ‌یک از عملکردهای (مبارزه- پیروزی) و (مسأله دشوار- حل مسأله) (پراپ، ۱۳۶۸: ۲۰۱).

در تحلیل حکایت‌های اسرارالتوحید عملکرد مبارزه- پیروزی با کارکرد مشابه آن در افسانه‌های جادویی تفاوت دارد. در داستان‌های عرفانی، مبارزهٔ تن به تن با شرور به شکل دیگری وجود دارد. مثلاً مدعی با شیخ قرار چهل گذاشتن می‌نهد و چون نمی‌تواند مانند ابوسعید در حال روزه بشاش و توانا باشد و هر روز ضعیف‌تر می‌شود در مبارزه شکست می‌خورد. بنابراین، در حکایات عرفانی نباید انتظار داشت قصه همانند قصه‌های پریان گسترش یابد، بلکه عملکردها تغییر کاربری می‌دهند و در نقش‌های جدید ظاهر می‌شوند.

۱- فریدون بدرهای در ترجمه ریخت‌شناسی قصه‌های پریان برای (Function) معادل فارسی خویشکاری را به کار برده است که البته چندان مناسب نیست و مفهوم اصلی را نمی‌رساند. کاشیگر نیز واژه فونکسیون را استفاده کرده و در ادامه آن را کار ترجمه کرده است (کاشیگر، ۱۳۶۸: ۵۲). اگر کار را به معنی کارکرد بدانیم معادل بهتری برای (Function) خواهد بود. بنابراین، در این مقاله برای (فانکشن) معادل عملکرد که با کارکرد نیز قرابت بیشتری دارد، استفاده شده است.

۳-۱. ریخت‌شناسی حکایت‌های اسرارالتوحید

عملکردهای مشترک با همان علائمی که پراپ ابداع کرده است به کار رفته‌اند و هر جا عملکرد (Function) ویژه عرفانی وجود داشته باشد با علامتی جدید مشخص شده است. نکته حائز اهمیت در بررسی کارکردهای پراپ روی حکایات اسرارالتوحید آن است که ۳۱ کارکرد پراپ در اینجا به ۲۸ کارکرد تقلیل یافته است؛ زیرا سه تای آنها اصلاً کاربردی در این نوع قصه‌ها نداشته است. مثلاً تغییر شکل (T)، داغ گذاشتن (J) و مقابله اولیه (C) در اسرارالتوحید نمودی ندارد؛ «بسامد برخی از کارکردها آنقدر اندک و حضورشان در داستان آنقدر غیر ضروری است که می‌توان به راحتی آنها را کنار گذاشت، مثل کارکرد بیست و نهم یعنی تغییر شکل» (خدیش، ۱۳۸۷: ۸۲).

باید توجه داشت که همه عملکردهای ثابت در تمام قصه‌ها نمی‌آیند، اما این امر به هیچ وجه قانون توالی را به هم نمی‌زند؛ نبودن بعضی از عملکردها نظم و ترتیب بقیه را به هم نمی‌زند (پراپ، ۱۳۶۸: ب: ۵۴).

پنج علامتی که در آغاز آمده‌اند، پیونددهنده‌اند و از عملکردها محسوب نمی‌شوند. به تعبیر پراپ عناصر کمکی اطلاعاتی‌اند که عملکردها را در جریان کنش قصه به هم وصل می‌کنند (پراپ، ۱۳۶۸: ک: ۱۰۹)؛ Ω ؛ صحنه آغازین، m؛ انگیزه، §؛ گفت و گو، Sec؛ راز و رمز و Δ ؛ سوال یا سخن زمینه‌ساز کرامت. برای شروع، نخست این پنج علامت توضیح داده شده‌اند و پس از آنها به سراغ عملکردها رفته‌ایم و آنها را با اعداد مشخص ساخته‌ایم.

(Ω) صحنه آغازین: هر قصه‌ای با یک صحنه شروع می‌شود. این صحنه عملکرد (فونکسیون) محسوب نمی‌شود، اما یک عنصر ریخت‌شناسی بسیار مهم است (پراپ، ۱۳۶۸: ب: ۶۰)؛ «از جدم شیخ الاسلام ابوسعید روایت کردند که یک روز شیخ ما

ابوسعید مجلس می گفت» (محمد بن منور، ۱۳۸۱، باب ۲: ۱۵۱) و «آورده اند که شیخ ما در نیشابور ناتوان شده بود» (باب ۲: ۱۱۳).

(m) انگیزه: احساسات و نیات اشخاص قصه در هیچ موردی اثری بر جریان عملیات قصه ندارد. انگیزه‌ها با وجود آنکه قصه را از برجستگی خاصی برخوردار می‌سازد در شمار متغیرترین عناصر قصه است (پراپ، ۱۳۶۸ ک: ۱۱۴)؛ «قصه میهنه کردم به زیارت شیخ ابوسعید» (باب ۲: ۱۲۸)، «یک شب اندیشه کردم که فردا به سلام این شیخ شوم» (باب ۲: ۸۸) و «جماعت قصد زخم او کردند» (باب ۲: ۹۳).

(§) گفت و گو: این عنصر نیز عملکرد ثابت محسوب نیست؛ «امام قشیری در آمد و ساعتی نیک حدیث کردند» (باب ۲: ۸۶) و «جماعت با یکدیگر گفتند که این سخن که را می - گوید؟» (باب ۲: ۱۳۵).

(sec) رمز: یکی از مختصات داستان‌هایی نظیر اسرارالتوحید سخنانی است که بعضی از مشایخ یا اشخاص دیگر به رمز به هم می‌گویند و عملکرد (فونکسیون) محسوب نمی‌شود، اما در خلق کنش‌های شخصیتی قهرمانان داستان‌های عارفانه موثر و مهم است؛ «هر سه سر فراهم بردند و بسیار اسرار گفتند که هیچ کس ندانست که ایشان چه گفتند» (باب ۲: ۱۴۸).

(Δ) زمینه‌ساز کرامت: سخن یا سوالی است که از شیخ می‌پرسند و این برای ابوسعید بهانه‌ای می‌شود تا کرامت خود را که بیشتر وقوف بر اسرار است، بروز دهد و باعث آگاهی و تنبیه فرد غافل یا گناهکار بشود؛ مانند: «حسن مودب گفت روزی بر سیل امتحان به مجلس شیخ در آمدم. جامه‌های فاخر پوشیده و دستار طبری در سر با دلی پر انکار و داوری. چون شیخ مجلس به آخر آورد، از جهت درویشی جامه‌ای خواست. مرا در دل افتاد که دستار خویش بدهم. باز گفتم با دل خویش ده دینار قیمت این دستار است. ندهم. دیگر باره شیخ حدیث دستار کرد. مرا دیگر باره در دل افتاد که دستار بدهم. و همان اندیشه اول در دلم آمد. پیری سوال کرد «ای شیخ! حق... با بنده سخن

گوید؟» شیخ گفت: «از بهر دستار طبری دوبار بیش نگویید...» حسن مودب گفت من این سخن چون بشنودم لرزه بر من افتاد... و دستار و جامه بدادم» (باب ۲: ۶۳-۶۲).

۱- غیبت (β)

در داستان‌های اسرارالتوحید دو نوع غیبت وجود دارد؛ یکی همان غیبت معمول که در داستان‌های پریان نیز هست؛ یعنی کسی از خانه غیبت می‌کند؛ «شیخ برنشست و جمع بسیار، در خدمت شیخ ما برفتند» (باب ۲: ۱۹۳). نوع معمول و شایع غیبت در اسرارالتوحید مرگ و درگذشت شیخ یا یکی از متصوفه است؛ «بابو بوالخیر به رحمت خدای رسیده بود» (باب ۱: ۱۶).

۲- نهی (۱۷)

در حکایات اسرارالتوحید این عملکرد بیشتر توسط مشایخ و به ویژه ابوسعید صورت می‌گیرد. شیخ، شخصی را از انجام کاری منع می‌کند؛ «روزی یکی به نزدیک شیخ ما، آمد و گفت: ای شیخ! آمده‌ام تا از اسرار حق چیزی با من بگوئی. شیخ بفرمود تا آن روز موشی بگرفتند و در حقه‌ای کردند و سر حقه محکم کردند. شیخ بفرمود تا آن حقه به وی دادند و گفت: زنهار تا سر این حقه باز نکنی!» (باب ۲: ۱۹۷).

۱-۲- شکل دیگری از نهی در قالب فرمان و دستور نموده می‌شود (۲۷)؛ «ایشی دایه را گفت: برخیز و به مجلس شیخ شو و سخنی که وی گوید یادگیر تا باز آیی با من بگوئی» (باب ۲: ۷۳).

۲-۲- نهی به صورت موعظه و نصیحت (۷۷)؛ «شیخ گفت: ای جوان! سه چیز از ما یاد دار: یکی، آنک.. دوم، ابتدا در موی برگرفتن به سوی دست راست کن. سیم، موی و شوخ که به ستره برداری از سر، نگاه دار تا بر آن کس نیفتد» (باب ۲: ۱۳۳).

۳-۲- مخیر بودن به انتخاب کار یا عمل (۳۷)؛ «از کوفه قصد حج کردیم، با جماعتی از مشایخ. بعضی گفتند: بر تجرید رویم و بعضی گفتند بر توکل رویم» (باب ۲: ۱۵۴).

۳- نقض نهی (۱۵)

عملکردهای نهی و نقض نهی یک عنصر زوج را تشکیل می‌دهند؛ «صبرش نبود. سرِ حقه باز کرد. موش بیرون جست و برفت» (باب ۲: ۱۹۷).

۳-۱- انجام دادن دستور و امر (۲۵)؛ «آن مهم که شیخ فرموده بود راست شد» (باب ۲: ۱۱۵).
۳-۲- برگزیدن راه و اقدام به کاری با اختیار و انتخاب خود (۳۵)؛ «من گفتم: ای بلقسم بر بیداری شو و چنانک خواهی می‌شو» (باب ۲: ۱۵۵).

۴- خبرگیری شریر از قهرمان (۴) شریر از احوال قهرمان خبر کسب می‌کند (۴) چون این دو عملکرد در قصه قرابت زیادی با هم دارند و نیز در حکایات اسرارالتوحید انگشت شمارند، بنابراین برای سهولت کار، آن‌ها را در هم ادغام کرده‌ایم و با علامت (۴) نشان داده‌ایم.

۴-۱- شریر از احوال قهرمان خبر کسب می‌کند (۴)؛ «درین وقت که شیخ ما به نیشابور بود او را منکران بودند و از آن جمله یکی قاضی صاعد بود، بازو می‌گفتند که شیخ ابوسعید می‌گوید: اگر همه عالم خون طلق گردد ما جز حلال نخوریم» (باب ۲: ۱۰۲).

۴-۲- قهرمان از احوال شریر خبر به دست می‌آورد (۴)؛ «امامی بود از اصحاب بوعبدالله کرام و او را بلحسن تونی گفتندی. روزی ابوسعید گفت به زیارت ابولحسن تونی شویم. درویش برفت و او [تونی] را خبر داد. بولحسن تونی شیخ را نفرین کرد... درویش آمد و آنچه رفته بود بگفت؛ شیخ را خود آگاهی بود از هرچه رفتی» (باب ۲: ۹۳).

۴-۳- قهرمان از احوال قهرمان دیگر باخبر می‌شود (۳۴)؛ «چون بخی و مغز رسیدند، کسی شیخ بلحسن خرقانی را، خبر داد که فردا شیخ بوسعید اینجا خواهد بود» (باب ۲: ۱۳۵).

۴-۴- اطلاعات شریر از قهرمان اندک است (-۴۷)؛ «قرآبی مدعی به نزدیک شیخ آمد و گفت: ای شیخ! من آمده‌ام تا با تو چهله‌ای بدارم. آن بیچاره از ابتداء حالت و آن چهل ساله ریاضت‌های شیخ هیچ خبر نداشت» (باب ۲: ۱۲۵).

۴-۵- خبرگیری از راه‌های دیگر (۴۴)؛ «حالی درویش دیگر بدوید و مهتر دیه را خبر داد که شیخ ابوسعید می‌آید و به خانه تو فرو خواهد آمد» (باب ۲: ۱۷۵).

۵- اغوهای فریبکارانه شریر (۱۱)

این عملکرد بسیار کم اتفاق افتاده است و جز در چند حکایت شاهد آن نیستیم؛ «ایشان بنشستند و محضری بنوشتند و ائمه اصحاب رای و کرامیان، خط نوشتند که اینجا مردی آمده است از میهنه و دعوی صوفی می‌کند... و پیوسته دعوت‌های با تکلف می‌کند... و این محضر به غزنی فرستادند، پیش سلطان» (باب ۲: ۶۹-۶۸).

۶- واکنش قهرمان در برابر اغواگری‌ها (۱۰)

عملکرد فوق نیز در این حکایت‌ها اهمیت کمی دارد و فقط در چند حکایت وجود دارد؛ «در نوقان زاهدی بود. چون بشنید که شیخ به نوقان آمده است به سلام شیخ آمد. چون آن زاهد سلام گفت، شیخ جواب داد و بدو التفاتی نکرد. آن زاهد عظیم بشکست» (باب ۲: ۱۶۶).

۶-۱- قهرمان تسلیم فریب‌های شریر می‌شود (۳۰)؛ «مردمان جنگ می‌کردند. در میان جنگ سخن صلح درافتاد و صلح کردند و رئیس میهنه بیرون شد. او را تشریف دادند. در آمد. و این چهل و یک مرد را بیرون برد. و سلطان بفرمود تا هر چهل و یک مرد را دست راست ببریدند» (باب ۲: ۱۵۷).

۷- شرارت (A)

شرارت و کمبود دوتا از عناصر اصلی داستان‌های اسرارالتوحید است. عنصر شرارت (A) در حکایاتی هست که افراد منکر، خواستار قتل شیخ و صوفیان یا آسیب زدن به آن‌ها هستند؛ «در آن وقت که بغراخان قصد کشتن صوفیان کرد» (باب ۲: ۹۰). گاهی شرارت به اشکال دیگری هم دیده می‌شود؛ «کودکی شاهد در گرمابه بود. آن درویش را بدو نظری افتاد... آن درویش دو دینار زر بداد... و آن شب آن کودک را حاضر کرد» (باب ۲: ۱۶۳).

۷-۱- شیخ را به انجا گوناگون انکار می‌کنند (AA)؛ «استاد امام بلقسم قشیری شیخ ما را ندید و با وی بانکار بود» (باب ۲: ۷۵).

۷-۲- غارت و دزدی (A5)؛ این مورد را پراپ با عدد پنج مشخص کرده است. می‌توان آن را با همان علامت (A) نیز نشان داد؛ «درویشی بود... او را عظیم به دنیا میلی بود... یک شب وی را دزد در شد و هرچه در خانه داشت جمله ببرد» (باب ۲: ۱۰۴).

۷-۳- کمبود و نیازمندی (a)؛ «شیخ مجلس می‌گفت. چون مجلس به آخر آورد، از جهت درویشی جامه‌ای خواست» (باب ۲: ۶۳-۶۲).

۷-۳-۱- کمبود روحی (معنوی) و عرفانی که معمولاً به صورت سوالی که از شیخ می‌پرسند، مطرح می‌شود (ā)؛ «اینجا بزرگی است... می‌گویند که بنده به دو قدم به خدای رسد، شیخ چه گوید؟» (باب ۲: ۶۱).

۷-۳-۲- واقعه و قبض صوفیانه (ā)؛ «عمران بر پای خاست و اشکال در میان نهاد و گفت: ای شیخ! یکی را طلبی پدید آید و عمری در آن طلب می‌گردد... و از آن طلب که پدید آمده است هیچ جای هیچ معنیش روی ننماید. سبب چیست؟ پیر سر فروافکند و آن اشکال را جواب نداشت» (باب ۲: ۱۶۱).

۳-۳-۷- سوالی که در خاطر و باطن شخصی پیش می آید (aa)؛ «بدلِ درویشی بگذشت که آیا منزلت این هردو بزرگ چیست؟» (باب ۲: ۶۰).

۴-۷- شرارت از سر غفلت (AŠ)؛ «روزی شیخ ما در نیشابور به محله‌ای فرو می‌شد... ناگاه زنی پاره‌ای خاکستر از بام بینداخت، نادانسته که کسی می‌گذرد. از آن خاکستر بعضی به جامه شیخ رسید» (باب ۲: ۲۰۹).

۵-۷- گفت و گوی شرارت‌انگیز (A§)؛ «آورده‌اند که وقتی شیخ ما ابوسعید قصد مرو کرد، خواجه علی خباز خادم صوفیان بود؛ و پیر بوعلی سیاه پیر جمع بود. چون خبر آمدن شیخ بشنودند، پیربوعلی به خواجه علی خباز رسید گفت: آن مرغ می‌رسد. گفت: آری. گفت: چینه از پیش من و تو بگیرد» (باب ۲: ۱۶۷).

۶-۷- شرارت به خاطر کمبود (Aa)؛ «آورده‌اند که شیخ ما از نیشابور به میهنه می‌آمد و اول عهد ترکمانان بود و خراسان نایمن. ترکمانی چهار پنج فرا شیخ رسیدند و خواستند اسب شیخ بستانند» (باب ۲: ۲۱۵-۲۱۴).

۸- رویداد ربط‌دهنده (B)

مصیبت یا نیاز علنی می‌شود و قهرمان به اقدام می‌پردازد. باید توجه داشت در داستان‌های عارفانه نظیر حکایات ابوسعید همیشه قهرمان اقدام نمی‌کند، بلکه اغلب درویشان و پیروان به اقدام می‌پردازند.

۱-۸- اعلان مصیبت (B۴)؛ «شیخ بلحسن را پسری بود بلقسم نام... بلقسم را ناگاه بگرفتند و سرش از تن جدا کردند. شیخ بلحسن... سر پسر دید. گفت: ای دوست پدر این چه بود که تو کردی و چه کردی که نکردی؟» (باب ۲: ۱۳۶-۱۳۵).

۲-۸- نوحه یا آواز شکایت‌آمیز (B۷)؛ «شیخ بلحسن را گفت: تو برجای خویش بنشین. او نشست. هر دو در میانه خانه بنشستند و هردو می‌گریستند» (باب ۲: ۱۳۶).

۹- عزیمت (↑)

در این مورد هم تفاوتی که با قصه‌های پریان وجود دارد، این است که همیشه شیخ یا قهرمان عزیمت نمی‌کند، بلکه به اقتضای داستان صوفیانه کسانی که خواب یا واقعه‌ای می‌بینند و یا دچار مشکلی هستند برای وصول به حقیقت یا رفع کمبود از شهری به شهر دیگر به محل اقامت شیخ عزیمت می‌کنند. نمونه معمول عزیمت همانا حرکت شیخ برای زیارت قبور مشایخ در گذشته و یا رفتن به تفرج و گلگشت است (↑)؛ «یکی درآمد و گفت: لقمان را نالندگی پدید آمده است... پیر بلفضل، چون این سخن بشنید برخاست و گفت: آنجا رویم. با جماعت آنجا شدیم» (باب ۲: ۲۲۵) و «وقتی به نیشابور شدم و شیخ بوسعید بلخیر آنجا بود من بدین اندیشه به زیارت وی درشدم» (باب ۲: ۲۳۰).

۹-۱- در بعضی از حکایت‌ها، عزیمت برای سفر طولانی یا کاری بزرگ نیست، بلکه امری جزئی است (B↑)؛ «در آن وقت که شیخ ما بنیشابور بود یک روز شیخ را ایزار پای بدوخته بودند، و بر آب زده و نمازی کرده و بر جبل افکنده تا خشک شود. ایزار پای ضایع شد... صوفیان گفتند: زاویه‌ها بجویم و همگنان را بشوریم و طلب کنیم و بنگریم تا کی دارد؟ ابتدا بدین پیر کردند...» (باب ۲: ۲۳۹).

۹-۲- دچار شدن دو شخصیت با هم بدون قصد و نیت قبلی (↔)؛ «روزی شیخ ما از خانقاه... بیرون آمد تا به گرمابه شود. عمید خراسان می‌آمد... چون چشم بر شیخ افکند از اسب فرود آمد» (باب ۲: ۸۹).

۹-۳- اقدام عرفانی و همت صوفیانه برای گشایش و فرج از واقعه (↑⊕)؛ «آن شب، همه، بر آن اندیشه بنشستند، سرها بر زانو نهاده، تا بامداد. چون روز شد، هرکسی را، آنچ رونموده بود آن شب، همه بگفتند» (باب ۲: ۱۶۱).

۱۰- نخستین عملکرد بخشنده (D)

در حکایت‌های تعلیمی و صوفیانه دقیقاً عین این عملکرد وجود ندارد؛ زیرا در داستان‌های پریان معمولاً کسی قهرمان را آزمون می‌کند و پس از پیروزی قهرمان در آزمون، آزماینده به کراهت و اجبار، عامل جادویی را به وی می‌دهد که به آن بخشنده (مجبور) می‌گویند، اما در حکایات صوفیانه شخص واجد شرایط کسی جز مشایخ راستین نیست که به عامل جادویی دست می‌یابد. در حقیقت در قصه‌های عارفانه، سالک حقیقی با طی کردن راه‌های سلوک، تصفیه و تزکیه باطن به عامل جادویی (کرامت) نائل و به قدرت حق قادر به تصرف در بعضی از امور می‌شود که مردم عادی از انجام آن عاجز هستند. همچنین در این گونه حکایات گاه خود قهرمان (شیخ ابوسعید) نقش بخشنده را بازی می‌کند با این تفاوت که وی بدون آزمودن عامل جادویی را برای شفای بیمار می‌فرستد که می‌تواند هم به شکل خلال دندان باشد یا رباعی (حوراییه) ای باشد که بر بالین بیمار می‌نهد تا بهبود یابد.

۱-۱- آزمودن قهرمان (D۱)؛ برای تشخیص دادن قهرمان حقیقی (ابوسعید) از قهرمان ساختگی و دروغین است؛ «روزی بر سیل امتحان به مجلس شیخ درآمد و در پیش تخت او بنشستم» (باب ۲: ۶۲).

۱-۲- برکت وجود شیخ یا گفتارهای وی که باعث تحول روحی در افراد می‌شود و آن‌ها را به ترک عمل ناپسند گذشته ترغیب می‌کند (ب. D)؛ «آن گبر بازگشت و پیش شیخ آمد و مسلمان شد. جمله پیوستگان او ایمان آوردند به برکت نظر شیخ ما» (باب ۲: ۱۱۴).

۱-۳- درخواست خدمت یا عنایتی پس از مرگ (D۳)؛ «خواجه بومنصور ورقانی... بیمار شد. چون کارش تنگ درآمد، شیخ ما را و استاد امام بلقسم قشیری، بخواند و گفت: من شما را دوست داشته‌ام و... اکنون به شما یک حاجت دارم. چون من تمام شوم هر دو

بزرگ به جنازه من آید و چندان بر سر خاک من مقام کنید، که من از عهده سوال بیرون آیم به قوت شما» (باب ۲: ۱۱۶-۱۱۵).

۱۱- واکنش قهرمان (E)

۱۱-۱- (E۱)؛ «وقت فترت بود، و ابتدای کار ترکمانان و صحرا به اوقات نا ایمن بود. بوطاهر گفت نزدیک شیخ شدم که با گندم که را فرستم از درویشان؟ شیخ گفت: پیر شبویی را. پیر شبویی را با درویشی چند بفرستادم... ترکمانان به در آسیا آمدند. ترکمانی تیری به شکاف درانداخت. تیر بر پشت پیرشبویی آمد... و در حال شهید شد» (باب ۲: ۱۶۰-۱۵۹).

۱۱-۲- قهرمان در آزمون موفق می‌شود (E۹)؛ این کارکرد با عملکرد پیروزی بر شریر (I) تفاوت دارد؛ «اعرابی را کنیز کی بود نامش زهره. پس گفتند او را که خواهی امیرالمومنین باشی و کنیزت بمیرد؟ گفتا نخواهم که زهره من رفته شود و کار امت من شوریده گردد» (باب ۲: ۲۴۸).

۱۱-۳- شکست خوردن در آزمون (-E۹)؛ «در خبر است که قومی به نزدیک رسول (ص)... آمدند که درویشی خواستند. یکی را فرا پیش خواند. گفت: پنج درم داری؟ گفت: دارم. وی را گفت تو درویش نیستی» (باب ۲: ۲۷۵).

۱۲- عامل جادویی (کرامت و فراست) (F)

کرامت در تصوف یک پدیدهٔ بسیار مهم و قابل بررسی است که می‌توان آن را در مقابل عوامل سحرانگیز در داستان‌های خیالی عامیانه به کار بست. برای روشن تر شدن مفهوم آن به چند تعریف و توضیح از کتب معتبر صوفیه اشاره شده است؛ «و لابد کرامت فعلی بود ناقض عادت اندر ایام تکلیف، ظاهر گردد بر کسی که موصوف بود

بولایت، اندر معنی تصدیق حال او» (قشیری، ۱۳۹۱: ۶۲۳)، «ظهور کرامات جایزست بر ولی اندر حال صحّت تکلیف [...] و اندر عقل نیز مستحیل نیست از آنچ این نوع مقدور خداوند است تعالی و تقدّس و اظهار آن متنافی هیچ اصل نیست از اصول شرع و ارادت، جنس آن از اوهام گسسته نیست و کرامت علامت صدق ولی بود. ظهور آن بر کاذب روا نباشد بجز بر کذب دعوی وی و آن فعلی بود ناقض عادت اندر حال بقاء تکلیف» (هجویری، ۱۳۷۱: ۲۷۶)، «و فرق میان معجزه و کرامت آنست که بر پیغمبر واجب باشد اظهار معجزه و تحدّی بر آن. و بر ولی واجب است که کرامات را پوشیده دارد، الّا آن مقدار که ربّ العزّه ظاهر گرداند بدان چیز» (سهروردی، ۱۳۶۳: ۵۸)، «و روا بود کی این کرامت بمعنی استجابت دعوات بود بحصول امور موهوم اندر زمان تکلیف و روا بود که قطع بسیاری از مسافت بود اندر ساعتی و روا بود که پدید آمدن طعامی بود از جایگاهی نابیوس و روا بود که اشراف بود اندر اندیشه‌ها خلائق و مانند این» (هجویری، ۱۳۷۱: ۲۹۲)، «تا طهارت سینه با صفاء روح و صفاء عقل جمع نشوند ممکن نگردد که مرد را از حقائق کرامات اولیا خبر بود» (ابوروح لطف‌الله، ۱۳۷۱: ۵۶)، «حسین منصور گوید چون حق [تعالی] غلبه کرد بر سرّی، مالک اسرار گردد، آنرا بیند و از آن خبر دهد» (قشیری، ۱۳۹۱: ۳۷۰). درباره ابوسعید گفته‌اند که وی هرگز دعوی کرامت نداشته است و این مریدان و نویسندگان زندگینامه‌های او بوده‌اند که مشتی از این حکایات و کرامات را به نام او ثبت کرده‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۲۱).

در تمامی حکایت‌های عرفانی عامل جادویی معمولاً جنبه الهی دارد و از سوی خدا به انسان واجد شرایط اعطا می‌شود. عملکرد کرامت در داستان‌های اسرارالتوحید یکی از پرتکرارترین و پرکاربردترین عملکردها است و همه‌جا حضوری چشمگیر دارد (F)؛ «در میان مجلس که شیخ را سخن می‌رفت، [...] از زحمت زنان، کوکی خرد از بام بیفتاد شیخ

ما را چشم بر وی افتاد گفت: «بگیرش» دو دست در هوا پدید آمد و آن کودک را بگرفت و بر زمین نهاد چنانکه هیچ‌الم به وی نرسید» (باب ۲: ۵۸).

۱-۱۲-۱- وقوف بر اسرار و ضمائر (FZ)؛ «روزی استاد امام بلقسم قشیری درویشی را خرجه برکشید و بسیاری برنجانید. درویشان رنجور شدند و هرگز در هیچ واقعه با شیخ هیچ نگفتندی که او خود بفراست و کرامات می‌دید و می‌دانستی» (باب ۲: ۸۲).

۲-۱۲-۲- سخنان موثر و گیرا و کرامت‌آمیز که اغلب از زبان شیخ شنیده می‌شوند و گاهی توسط مریدان نیز بیان شده‌اند (FS)؛ «بازپسین سخن ایشان با شیخ ما این بود که «ای شیخ!... میهنه روستایی ست. ما را ترا به میهنه دریغ می‌آید.» شیخ ما گفت: «میهنه و بس. شما را ما را به میهنه دریغ می‌آید، ما را شما را بدین جهان و بدان جهان دریغ می‌آید» (باب ۲: ۱۴۸) و «روزی شیخ ما ابوسعید [...] به در کلیسا رسید. چون شیخ و جمع بنشستند، ترسایان، به حرمت پیش شیخ بایستادند و بسیار بگریستند [...] یکی گفت: اگر شیخ اشارت کردی، همه زَنارها باز کردند. شیخ ما گفت: ماشان ور نبسته بودیم تا باز گشاییم» (باب ۲: ۲۱۰).

۱-۲-۲-۱- سخن کرامت‌آمیزی که جنبهٔ طنزآمیز دارد (fs)؛ «وقتی جمعی آمدند از عراق و شیخ ما را فرجی آوردند سخت نیکو و صوفیانه بفراویز. شیخ گفت: فرا پشت ما کنی. فرا پشت شیخ کردند. گربه‌ای بود که پیوسته گرد شیخ برآمدی. آن گربه برخاست و گرد شیخ برآمد. و بر آن مرقع شاشید. شیخ ما گفت: ما در آن بودیم تا خود را به جامه صوفیان بیرون آریم و ساعتی صوفی باشیم، این گربه بر صوفی ما شاشید» (باب ۲: ۲۱۲).

۳-۱۲-۳- شطح‌گویی شیخ که به ندرت در اسرارالتوحید آمده است (FA)؛ «شیخ ما قرآن می‌خواندی، هروقت که به آیتی رسیدی که سوگند بودی گفتی: خداوند! این عجزت تاکی بود» (باب ۲: ۳۱۱).

۱۲-۴- جامه یا تربت شیخ که مردم پس از وفات شیخ و در غیبت او با آن دفع بلا می کنند (FW)؛ «اگر وقتی قحطی و وبای و بلایی پدید آید، در آن ولایت، آن جامه شیخ بر سر نهاده به صحرا برند و جمله خلق بیرون شوند و دعا گویند و به حرمت آن جامه و شیخ، بر حق سبحانه و تعالی دهند. حق، آن بلا به کمال فضل خویش و به حرمت شیخ از ایشان دفع کند و مقاصد ایشان به حصول موصول گرداند» (باب ۲: ۱۳۴).

۱۲-۵- تحقق کرامت شیخ در آینده (ت F)؛ «شیخ گفت: نه، او سگی ست سگانش بدرند. هم در آن هفته احمد دهستانی را بکشتند و پاره پاره کردند» (باب ۲: ۶۷).

۱۲-۶- عامل جادویی به قهرمان داده می شود (F1)؛ «ابوسعید سه خلال به شیخ بوعمرو داد- بوعمرو یک خلال از آن خلال های شیخ ما بدان آب بشستی و از آن آب به بیماران ولایت بردندی- حق به برکت آن دو شیخ- آن بیمار را شفا دادی» (باب ۲: ۱۵۴).

۱۲-۶-۱- عامل جادویی خدمت خود را تقدیم می دارد و در اختیار کسی قرار می گیرد (F9) Y «او [ابوسعید] دهن بر گوش آن شیر نهاد و چیزی به گوش او فرو گفت. پس مرا بر آن شیر نشاند و موی گردن او به دست من داد... شیر برفت» (باب ۲: ۶۷).

۱۲-۶-۲- عامل جادویی داده نمی شود (F-)؛ «روزی شیخ ابوسعید می رفت. ماری پیامد و خویشتن در پای شیخ می مالید. مردی با شیخ ما بهم بود. و از آن حالت تعجب می کرد. شیخ آن مرد را گفت: این مار به سلام ما آمده است. تو خواهی که تو را همچنین باشد؟ مرد گفت: خواهم. شیخ گفت: هرگز ترا این نباشد که می خواهی» (باب ۲: ۲۷۹).

۱۲-۶-۳- واکنش منفی قهرمان سبب مجازات و کیفر ظالمانه ای می شود (F_)؛ «زکریا علیه السلام اعتماد بر آن درخت کرد و گفت: یا رب! درخت را گوی تا مرا نگه دارد. گفت: اعتماد بر درخت کردی اکنون خودبینی که چه پیش آید پیش تو. چون درخت فراهم شد گوشه ردای او بیرون بماند. آن بدیدند. آره بیاوردند و بر درخت نهادند. به درازنا می پریدند تا به مغز سر زکریا علیه السلام» (باب ۲: ۲۵۵).

۱۳- راهنمایی (G)

تفاوت اصلی این عملکرد با عملکردهای پراپ در این است که در بیشتر حکایات عارفانه قهرمان است که متصوفه را راهنمایی می‌کند، چه در حضور آن‌ها باشد و چه غایب باشد، اما در داستان‌های پریان قهرمان هرچند انسان توانا و نیرومندی است، اما در عین حال به راهنمایی بعضی از حیوانات یا پدیده‌های اطرافش نیازمند است.

۱-۱۳- راهنمایی در خواب (Gβ)؛ «شیخ بلقسم روباهی گفت مدت‌ها از حق در می‌خواستم که یا رب درجه شیخ یوسعید به من نمای. یک شب رسول‌الله را به خواب دیدم، مرا گفت: درجه شیخ ابوسعید می‌طلبی؟ چون نگینی است در انگشتری» (باب ۲: ۱۰۵). «بعد از وفات شیخ ما بروزی چند، یکی از بزرگان شیخ ما را به خواب دید، بر تخت نشسته و می‌گفت: هر که از شما ازین پس برآنچ ما را می‌رفته است درین حدیث ثبات گیرد پی افشارد او رست یابد و به مراد رسد» (باب ۲: ۳۶۹).

۲-۱۳- راهنمایی از طریق اشیا و اماکن (Ĝ)؛ «سالی دوسه دیگر به تحصیل مشغول بودم تا یک روز قلم از محبره برکشیدم سپیدبرآمد. تا سه بار قلم به دوات فروبردم سپید برآمد. برخاستم و پیش استاد امام رفتم. امام گفت چون علم از تو دست برداشت تو نیز دست ازو بدار. کار را باش» (باب ۲: ۱۱۹).

۱-۲-۱۳- اشارت (g)؛ «زنی از بام افتاد و به کرامت شیخ در هوا معلق ماند. چون نگرستند دامن آن زن را در میخ ضعیف آویخته دیدند» (باب ۲: ۱۸۴). «باغبان صوفیان را به تاجکستان خود دعوت کرد و چون در آغاز سال بعد که هنوز فصل انگور نبود به باغ خویش رفت دو خوشه انگور تازه در آنجا دید» (باب ۲: ۱۲۴).

۳-۱۳- هشدار و تحذیر غافلان (GY)؛ ابوسعید هنگام بیرون آمدن از هرات به مردم آن شهر گفت: «یا اهل هراه آئی آریگم بخیر و آئی آخاف علیگم» (باب ۲: ۲۲۹).

۱۴- کشمکش (H)

«قهرمان و شریر به نبرد تن به تن می‌پردازند» (پراپ، ۱۳۶۸:ب:۱۰۹)، «قرآینی مدعی به نزدیک شیخ آمد و گفت: ای شیخ! من آمده‌ام تا با تو چهله‌ای بدارم. شیخ سجاده بیفکند و آن مدعی سجاده هم پهلوی شیخ بیفکند و هر دو بنشستند» (باب ۲: ۱۲۵).

۱۵- پیروزی بر شریر (I)

در حکایت چهله داشتن مدعی و شیخ ابوسعید، «هر روز بامداد که روشن شدی، شیخ بقوت‌تر بودی و فربه‌تر و سرخ روی تر، و آن مدعی هر روزی ضعیف‌تر بود و نحیف‌تر و زرد روی تر. تا چنان شد از ضعف، که به نماز فریضه دشوار برمی‌توانست خاست. از آن دعوی پشیمان گشت» (باب ۲: ۱۲۵).

۱۶- کارسازی مصیبت یا کمبود (K)

این عملکرد و عملکرد کمبود (a) باهم یک زوج را تشکیل می‌دهند. داستان در این عملکرد به اوج خود می‌رسد (پراپ، ۱۳۶۸:ب:۱۱۲). در حکایات اسرارالتوحید کارسازی معمولاً بدون اعمال زور و فریبکاری و به واسطه لطف و بخشش اولیاء و مشایخ (ابوسعید) انجام می‌گیرد و گاهی کارسازی توسط اشخاص دیگر انجام می‌گیرد که بیشتر شامل تامین مالی و پرداخت وام و بدهی صوفیان است؛ «شیخ کودک بود. پدر را گفت: مرا درین سرا یک خانه بنا کن. پدر او را خانه‌ای بنا کرد در بالای سرای» (باب ۱: ۱۷)، «آن کودک طواف گفت: زر می‌باید... حسن زر همه بداد و زر ناطف آن کودک بداد» (باب ۲: ۹۶) و «درویش گفت ای شیخ! تو چه مردی و چه چیزی؟ شیخ گفت: ما را بر کیسه بند نیست و با خلق خدای جنگ نیست» (باب ۲: ۲۳۵).

۱-۱۶- کارسازی قانع کننده نیست (Ka)؛ مثلاً سوالی عرفانی پرسیده می‌شود و پاسخ، شخص سائل را قانع نمی‌کند. (محمدمنور، ۱۳۶۶، فواید و حکایات: ۲۶۲-۲۶۱). «مردی از شبلی پرسید وصل چیست؟ شبلی گفت: دوجانب بیفکن [کارسازی قانع کننده نیست، زیرا مرد دوباره می‌پرسد] دوجانب چیست؟ شبلی گفت: بلندی در برابر تو ایستاده است [و چون مرد منظور شیخ را در نمی‌یابد قانع نمی‌شود] و درباره بلندی می‌پرسد تا شبلی می‌گوید: دنیا و آخرت».

۲-۱۶- کمبود کارسازی نمی‌شود (اصلاً توانایی برآوردن آن را ندارند) (Ø)؛ «آن شب بخفت چیزی سهمناک به خواب دید برجست و هر دو چشم ایشی درد خاست. هر چند دارو ساخت بهتر نشد. به همه اطبا التجا کرد هیچ شفا نیافت» (باب ۲: ۷۴).

۱۷- بازگشت (↓)

عملکرد بازگشت در این دست قصه‌ها بیشتر زمانی اتفاق می‌افتد که حاجتی برآورده شده یا پرسنده‌ای به پاسخ سوال خود رسیده و به شهر و دیار خود برمی‌گردد؛ «عمران گفت: یا شیخ! نه او کریم است؟ شیخ گفت: الکریم الذی يعطی قبل السؤال و يعفو قبل الاعتذار. یا عمران! بازگرد که جماعت در انتظارند. عمران خدمتی بکرد و بازگشت» (باب ۲: ۱۶۲).

۱۸- انجام کار دشوار (M)

کار دشوار در حکایت‌های عارفانه گاه در مورد فرامینی است که شیخ به متصوفه می‌دهد و گاه اتفاقاتی است که به‌طور کلی وجود دارند؛ «در آن وقت که حسن مودب به خدمت شیخ بایستاد هنوز از آن خواجگی در باطن خواجه حسن چیزی باقی بود. یک روز شیخ او را آواز داد و گفت: یا حسن! کواره بر باید گرفت و به سر چهارسوی کرمانیان باید شد

و هر شکنجه و جگر بند که یابی بخیرید و در آن کواره نهاد و در پشت گرفت و به خانقاه آورد» (باب ۲: ۱۹۵).

۱۹- حل مسأله دشوار (N)

بعضی از کارها پیش از زمان مقرر به وسیله شخصی که آن ماموریت را معین ساخته انجام می‌گیرد (پراپ، ۱۳۶۸: ب: ۱۲۹)؛ «حسن کواره در پشت گرفت و رفت و آن حرکت بر وی سخت عظیم آمد... به سر چهار سوی کرمانیان آمد و هر جگر بند و شکنجه که دید بخیرید و در کواره نهاد و در پشت گرفت و آن خون و نجاست به جامه و پشت وی فرو می‌دوید و او هر نفسی می‌مرد از تشویر و خجالت مردمان... آن وقت را که با خانقاه آمد از آن خواجگی و جاه با وی هیچ چیز نمانده بود» (باب ۲: ۱۹۶).

۲۰- شناختن قهرمان (Q)

در اسرارالتوحید به خلاف داستان‌های جادویی، قهرمان با یک انگشتر یا داغ یا دستمال و... شناخته نمی‌شود، بلکه عامل شناسایی قهرمان در روایت‌های صوفیانه همان قدرت پیشگویی و کرامت و ضمیردانی وی است که سبب تمایز او از دیگر اشخاص قصه می‌شود؛ «قاضی ولایت سرخس قاضی سیفی بود. بکرات کسان راست کرد تا شیخ ما را هلاک کنند. کس را زهره نبود که این اندیشه به خاطر در آوردی و شیخ ما فارغ بود» (باب ۲: ۱۷۳). در حکایت خیار تلخ خوردن غلام: «خواجه را نیز آرزو آمد، غلام خدمت کرد و پاره‌ای فرا خواجه داد. دهقان به دهان برد، تلخ بود. گفت: ای غلام خیاری بدین تلخی و تو بدین خوشی می‌خوری؟» (باب ۲: ۷۸).

۲۱- غفلت (Š)

یکی از عناصر تازه در اسرارالتوحید عملکرد غفلت است؛ «عریفی^۱ بود در باورد توبه کرده بود. این عریف یک دینار زر بیاوردی و به حسن مودب دادی. حسن آن زر خرج کردی و مردمان بر آن اعتراض می‌کردندی و هرکسی سخنی می‌گفتندی و شیخ هیچ نمی‌گفت» (باب ۲: ۱۸۸). خواجه‌ای شیخ ابوسعید را به خانه‌اش دعوت کرد. به سرای او ستونی بود بزرگ؛ «چون شیخ را چشم بر آن ستون افتاد گفت: لاستوائک حملت ما حملت [از استواء تست که توانسته‌ای حمل کنی آنچه را حمل کرده‌ای]. چون این کلمه بر زلفان شیخ برفت آن خواجه گفت: آری مرا چندین خرج افتاده است برین ستون و مشقت‌ها تحمل کرده تا این ستون اینجا آورده‌ایم. شیخ ما گفت: سبحان الله! ما کجاییم و این مرد کجاست؟ هم بر پای از آنجا بیرون آمد» (باب ۲: ۲۳۸).

۲۲- خاموشی (O)

عملکرد خاموشی کاربرد زیادی ندارد، اما یکی از نقش ویژه (عملکرد)های منحصر به فرد شیخ ابوسعید است. چند حکایت هست که ابوسعید طبق عادت مألوف خود سر به زیر افکنده و مدتی سکوت می‌کند و پس از آن راهنمایی می‌کند یا حتی چیزی نمی‌گوید؛ «آورده‌اند که درویشی از عراق برخاست... از شیخ سوال می‌کرد که ای شیخ! حق پیر بر مرید چیست؟ و حق مرید بر پیر چیست؟ شیخ آن ساعت هیچ جواب نداد» (باب ۲: ۱۶۲). در این عملکرد گویا ابوسعید با سکوت خود، وقفه‌ای ایجاد می‌کند تا رویدادی به وقوع بپیوندد و در جای مناسب و به اقتضای حال و مکان پاسخ بدهد و یا کرامت خود را نشان بدهد.

۲۳- پذیرفتن تحفه (Σ)

قبول کردن (Σ)؛ «جمعی آمدند از عراق و شیخ ما را فرجی آوردند... شیخ گفت: فرا پشت ما کنی» (باب ۲: ۲۱۲).

۱-۲۳- تحفه یا درخواست (دعوت) پذیرفته نمی شود (۱ Σ)؛ در بیشتر حکایت‌ها شیخ درخواست افراد را نمی پذیرد؛ (شیخ نپذیرفت [درباره دعوت رزبان به باغ خود] (باب ۲: ۱۲۴). «بسیار شفاعت‌ها کردند تا باشد که شیخ اجابت کند، و رفتن در باقی کند. هیچ فایده نکرد و شیخ اجابت نفرمود» (باب ۲: ۱۴۸). «شیخ بوسعید گفت این نتوانم. [در مورد درخواست بوعبدالله باکو به اینکه شیخ هر پنج شنبه در خانقاه باکو مجلس گوید]» (باب ۲: ۸۴).

۲۴- حادثه و اتفاق (€)

این عملکرد در بعضی از حکایت‌ها همراه با کرامت می آید و در بعضی دیگر نه؛ «اسب شیخ خطا کرد و به سر درآمد. شیخ از اسب بیفتاد» (باب ۲: ۱۵۸). در روایاتی که حادثه محسوسی در آن به وقوع نمی پیوندد و معمولاً کرامت از لحن سخنان موثر شیخ است، این عملکرد حذف می شود.

۲۵- رسوایی قهرمان دروغین (Ex)

این عملکرد گاهی با عملکرد بازشناسی قهرمان واقعی در یک گروه قرار می گیرند؛ زیرا شناسایی قهرمان واقعی خود به منزله رسوایی قهرمان دروغین هم هست. در این حکایات، قهرمانان دروغین معمولاً مدعیان تصوف و زاهدان هستند. «گفتند: روز شنبه مجمعی سازیم و شیخ را با جمله صوفیان بردار کنیم بر سر چهارسو. این آوازه در شهر

منتشر شد و آن طایفه که معتقدان بودند رنجور گشتند و صوفیان اندوهگن شدند» (باب ۲: ۶۹).

۲۶- مجازات (U)

در داستان‌های اسرارالتوحید دو گروه مجازات می‌شوند: ۱- منکران، دشمنان و بدخواهان و ۲- قهرمانان دروغین و صوفیان غافل و خطاکار؛ «آن درویش بازننگرست ازدهایی دید سیاه... چون آن درویش را نظر بر وی افتاد، روح با زو بنماند... و هوش از وی برفت و بیفتاد» (باب ۲: ۱۰۰).

۱-۲۶- پشیمانی و ندامت از عمل یا سخن اشتباه (U۱)؛ «خویشتن را بسیاری ملامت کردم که این چه بود که من کردم. همه جهان آدمی طلب می‌کردم که مرا ازین بیابان مهلک برهاند و براهی دلالت کند. مردی صوفی،... یافتم و چنین غافل ماندم تا او برفت» (باب ۲: ۶۶).

۱-۱-۲۶- شرم و تشویر و خجالت زدگی از کار خطا (Uq)؛ «خواجه امام حسن عظیم خجل شد و بشکست» (باب ۲: ۱۸۶) و «شرم داشت که برخیزد از خجالت اگرچه بیدار بود» (باب ۲: ۱۵۰).

۲-۲۶- قهرمان دروغین یا شیر برخشیده می‌شود (Uneg)؛ «شیخ بلحسن به نزدیک شیخ بوسعید درآمد و گفت: ای شیخ! نظری بهیبت بکردی، نظری برحمت بکن. شیخ بوسعید دست به وی فرود آورد. قاضی، درحال، با جای آمد و برخاست و برفت» (باب ۲: ۱۳۸).

۲۷- تحول (q)

یکی از پربسامدترین و شاخص‌ترین عملکردهای داستان‌های اسرارالتوحید، عملکرد تحول است که همیشه پس از کرامت شیخ یا سخن نافذ و موثر وی برای فرد منکر یا

غافل اتفاق می‌افتد. در حکایت‌های اسرارالتوحید شاید به کمتر داستانی بتوان برخورد که عملکرد تحول در آن نباشد. این عملکرد در بعضی از حکایات به تنهایی وجود دارد؛ «لرزه بر من افتاد» (باب ۲: ۶۳)، «چون او آن بدید رنگ رویش بگشت» (باب ۲: ۷۱)، «گریه بر من افتاد از آن حدیث» (باب ۲: ۱۱۵) و «من بیهوش افتاده و از دست بشده» (باب ۲: ۶۰).

۱-۲۷- معمولاً در حکایات متعددی پس از تحول درونی بازنمودی عینی و بیرونی وجود دارد که سبب توبه فرد منکر می‌شود و با علامت (y) نشان داده شده است. مواردی چون: توبه، عذرخواهی، به راه خود رفتن یا بازگشتن، اسلام آوردن، استغفار و... (قافله‌باشی و بهروز، ۱۳۸۶: ۱۲۸)؛ «آن انکار و داوری با شیخ ما از درون او برخاست و صافی نبود» (باب ۲: ۸۴)، «استاد بخاست و استغفار کرد» (باب ۲: ۸۳) و «بنو مسلمان شدم و هر مال و نعمت که داشتم در راه شیخ فدا کردم و بخدمت شیخ بایستادم» (باب ۲: ۶۳).

۲-۲۷- تحول و بازنمود آن به طور همزمان اتفاق می‌افتند و آن چیزی جز سماع و رقص صوفیانه نیست (qy)؛ «شیخ با سر سماع شد و نعره فرا زدن ایستاد» (باب ۲: ۱۴۰).

۳-۲۷- تعجب و شگفت‌زدگی (qa)؛ «همگنان تعجب کردند» (باب ۲: ۱۶۶).

۴-۲۷- تحول درونی و نامرئی (qq)؛ «از سیاست نظر او و پاکی خرقه و چهره او حرمتی در دل من آمد» (باب ۲: ۱۲۱) و «چون چشم من بر جمال وی افتاد، عاشق وی شدم» (باب ۲: ۱۱۸).

۱-۴-۲۷- تحول معمول صوفیانه (q1)؛ «شیخ بو عبدالله را وقت خوش گشت» (باب ۲: ۸۵) و «حالتی خوش برفت» (باب ۲: ۱۰۷).

۲۸- عروسی (w)

در این حکایات عروسی به معنایی که در قصه‌های پراپ هست، وجود ندارد. در قصه‌های عامیانه معمولاً قهرمان پس از جست‌وجو و پیدا کردن شاهزاده خانم، پاداش می‌گیرد. این

پاداش می‌تواند نشستن بر تخت سلطنت باشد. گاهی اوقات قهرمان قصه با خود شاهزاده ازدواج می‌کند. در حکایت‌های عارفانه مثل اسرارالتوحید، عملکرد عروسی به گونه‌ای دیگر است. عروسی در این حکایات شامل پاداش و شکرانه است. در قصه‌های عارفانه مثل زندگانی ابوسعید چون اتفاقات دچار دگردیسی می‌شوند؛ عروسی بیشتر در کسوت پاداش و جایزه نشان داده شده است. در این دست روایات هیچ‌کس به دنبال شی گم شده یا قهرمان قربانی نمی‌گردد تا پس از یافتن آن عروسی سر بگیرد. عروسی با شاهزاده در قصه‌های جن و پری معمول است و پایان بخش بیشتر این قسم قصه‌ها نیز هست. در اسرارالتوحید جایزه که نمود وارونه عروسی است به صورت پاداش و یا بخشش خرقة و چیزهای دیگر معمولاً از سوی قهرمان به اشخاص دیگر داده می‌شود. در حالی که در داستان عامیانه همیشه قهرمانان هستند که پاداش می‌گیرند.

۱-۲۸- جایزه و پاداش (\hat{W})؛ «قوال این بیت می‌گفت: ... شیخ کسی فرا نزدیک قوال فرستاد که آن یک اسب بحکم تست که پالانی ست» (باب ۲: ۱۳۹) و «جماعتی را از دیه خانقاه راست کرد که امسال خراج شما نخواهم تا شما به محقه دستی شیخ را به میهنه برید. و محقه راست کردند و شیخ را، بر دست به میهنه بردند» (باب ۲: ۱۴۹-۱۵۰).

۱-۱-۲۸- به شکرانه‌ای دعوتی می‌سازند و صلا در می‌دهند (شکل دیگری از جایزه) (\hat{W})؛ «و آن شب آن دعوت ساخته آمد» (باب ۲: ۱۵۳) و «بفرمود تا آن را بفروخت و درویشان را دعوتی کردند» (باب ۲: ۱۸۷).

۳-۲. شخصیت‌های داستانی اسرارالتوحید

از دید پراپ ویژگی و مشخصه‌های معنایی شخصیت چندان مهم نیست، بلکه همه هستی شخصیت در نقشی خلاصه می‌شود که در داستان به عهده دارد (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۵). به عقیده او، هفت شخصیت در قصه حضور دارد: شریر، بخشنده، یاری‌گر، شاهزاده خانم،

گسیل دارنده، قهرمان و قهرمان دروغین (خدیش، ۱۳۸۷: ۵۳). به نظر پراپ، سه حالت برای شخصیت‌های قصه امکان دارد: ۱- شخص دقیقاً در حوزه خودش عمل می‌کند، ۲- یک شخص در چند حوزه عمل می‌کند و ۳- چندین شخص در یک حوزه عمل می‌کنند (پراپ، ۱۳۶۸ک: ۱۲۴-۱۲۲).

در داستان‌های اسرارالتوحید، شخصیت‌ها از جهت اهمیت و بسامد کاربردی که در قصه دارند به دو دسته اصلی و فرعی تقسیم شده‌اند؛ دسته نخست عبارتند از: شخصیت قهرمان، شریر، نیازمند. دسته دوم: قهرمان دروغین، یاری‌گر، بخشنده، غافل، شیء یا شخص مورد جست‌وجو. مثلث و محور شخصیت‌ها را گروه اول تشکیل داده‌اند. در تمام این حکایات همیشه شرارت و کمبود در تقابل با شخصیت قهرمان (ابوسعید) قرار می‌گیرد و پیرنگ قصه را می‌سازد. شخصیت‌های کمرنگ‌تر (دسته دوم)، همگی در سایه این سه شخصیت اصلی نقش خود را ایفا می‌کنند و به اصطلاح داستان را برای مخاطب خواندنی‌تر جلوه می‌دهند. ابوسعید قهرمان اصلی کتاب اسرارالتوحید است. پس از او مشایخ دیگر نظیر ابوالحسن خرقانی و محمد معشوق طوسی نیز نقش قهرمان را ایفا می‌کنند. پراپ در ریخت‌شناسی قصه گفته است: «قهرمان آن شخصی است که با برخوردار شدن از وسیله سحرآمیز، آن را به کار می‌گیرد یا به خدمت خود در می‌آورد» (پراپ، ۱۳۶۸ک: ۸۰).

در روایات داستانی صوفیانه وسیله سحرآمیز همان کرامت ویژه مشایخ است که در بخش عملکرد کرامت آن را توضیح داده‌ایم. شخصیت شریر هم شامل اشخاصی است که ابوسعید را انکار می‌کنند و با وی سر دشمنی دارند؛ مثل قاضی صاعد، مسیح شحنه، ابوالحسن تونی... و هم دزدان، بدخواهان و محتسبان و اشخاص دیگر. نیازمندان در اسرارالتوحید خود به دودسته‌اند؛ گروهی بی‌بضاعتان و مفلسان و گروه دیگر صوفیان و

درویشانی که برای حل واقعه و مشکل عارفانه به او رجوع می‌کنند. قهرمان دروغین در جایی درویشان غافل و در مواردی بعضی مشایخ مثل ابوالقاسم قشیری هستند. به گفتهٔ پراپ یکی از مهم‌ترین صفات یک یاری‌گر، دانش غیبی است (پراپ، ۱۳۶۸ ب: ۱۶۷). در اینجا شخصیت‌های یاری‌گر به جز مشایخ از دانش غیبی برخوردار نیستند. هر جا که ابوسعید کنش قهرمان و یاری‌رسان را با هم دارد، می‌توان گفت از این نیرو بهره می‌گیرد. او صاحب بصیرت است و بر ضمایر اشخاص اشراف دارد. همچنین دیگر اولیا مانند حضرت محمد(ص) و عرفایی چون بایزید بسطامی نیز دانش غیبی دارند و گاه در خواب یا واقعه قهرمان را یاری می‌کنند. یاری‌گران در اسرارالتوحید حسن مودب، اژدها و دیگر حامیان ابوسعیداند. بخشندهٔ بلا واسطه در این حکایات خداوند است. شی مورد جست‌وجو معمولاً کمبودهای عارفانه است که در باطن صوفیان اتفاق می‌افتد. گاهی نیز پول یا هر چیز مادی دیگر است.

حالات سه گانهٔ شخصیت‌ها در اسرارالتوحید چنین است: برای حالت نخست که شخص فقط در حوزهٔ خودش عمل می‌کند، مثل قاضی سیفی که قصد هلاک ابوسعید را داشته است در حکایت ص ۱۷۲-۱۷۳. در حالت دوم که شخصی در چند حوزه عمل می‌کند حسن مودب را می‌توان نام برد. او گاهی یاری‌دهنده و گاهی نیازمند و حتی در بعضی حکایات شخص غافل و بی‌خبر است. در حالت سوم که چند شخص در یک حوزه عمل می‌کنند مثلاً باید از قاضیان، محتسبان، مفتیان و دانشمندان، بعضی از صوفیان اهل شرع، بعضی از عوام و ... نام برد که در پی انکار ابوسعید هستند و در نقش شریر عمل می‌کنند.

۳-۲-۱. حرکت‌های قصه

حرکت در داستان‌های اسرارالتوحید؛ یعنی آغاز قصه با یک کمبود یا شرارت و ختم شدن آن به رفع کمبود یا تحول روحی و فکری. به نظر پراپ در قصه هر کنشی با یک

نقش ویژه (عملکرد) برابر نیست، بلکه اگر حرکتی نقش مهمی در پیشبرد حرکت داستان به عهده داشت نقش ویژه است (اخوت، ۱۳۷۱: ۴۹). در اسرارالتوحید بیشتر حکایات از نوع یک حرکت هستند. نکته قابل توجه در حرکت‌های حکایات اسرارالتوحید آن است که در تعدادی از داستان‌ها، حرکت‌های مستقیم که از بسامد بالایی برخوردارند، دارای چند بخش فرعی مستقل و درعین حال مرتبط با هم هستند؛ یعنی در حکایت اصلی حکایتی تمام می‌شود و حکایت دیگری پس از آن آغاز می‌شود که به نوعی دنباله و مکمل قصه قبلی است. شگرد قصه در اسرارالتوحید انگشت‌شمار است، اما وجود دارد. مثلاً یکی از مریدان در دل حکایت مادر، حکایتی فرعی که بی‌ارتباط با داستان اصلی نیست را تعریف می‌کند؛ «خواجه بوبکر مودب گفت که ... شیخ ما در میانه مجلس گفت: استاد امام دیر می‌رسد...» (حکایت صص ۷۹-۷۷ و حکایت صص ۹۳-۹۴ درباره بلحسن تونی).

یک حرکت مستقیماً حرکت دیگری را دنبال می‌کند. (a)-----«(k) (پراپ، ۱۳۶۸ک: ۱۴۴).

بیشتر داستان‌های اسرارالتوحید از نوع یک حرکتی‌اند. مثلاً شخصی به انکار شیخ برخاسته است. شیخ از ضمیر او باخبر است و سخنی می‌گوید یا عملی انجام می‌دهد که شخص منکر به اشتباه خود پی می‌برد و توبه می‌کند. یک حرکت در حکایت وجود دارد؛ یعنی از عملکرد انکار به کارکرد توبه ختم می‌شود. مثلاً در حکایت منکران ابوسعید (صص ۱۰۳-۱۰۲ و حکایت ص ۱۵۰: از ابوالفضل نوقانی روایت کرده‌اند...).

نتیجه‌گیری

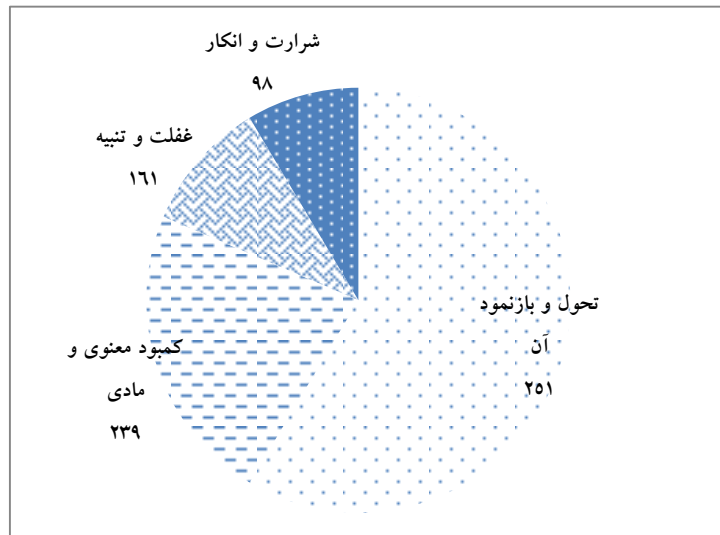
با ریخت‌شناسی این اثر و بررسی اجزای سازنده حکایت‌های آن و ارتباط این اجزاء در یک ساختار کلی، هدف اصلی مصنف را به جای نگاه به محتوا از منظر شکل و ساخت

مورد مذاقه قرار دادیم و در نهایت به یک نظر واحد رسیده‌ایم که اسرارالتوحید سوای برخی جانبداری‌های مؤلف آن و پاره‌ای مبالغه‌گویی‌های باورنکردنی، اثر منسجمی است که در آن محتوا و ساختار به موازات هم به سمت هدفی آموزشی عرفانی «Didactic» پیش می‌رود. داده‌هایی که از تحلیل عملکردهای مهم اسرارالتوحید به دست آمد جهت گیری تعلیمی اثر را به خوبی نشان می‌دهد. کاربرد فراوان کرامت، تحول و توبه، نیازهای عارفانه (واقعه - قبض - سوال صوفیانه)، تنبیهات اخلاقی و عرفانی که کارکردهای بنیادین هستند، دقیقاً نمایشگر جوانب تعلیمی و آموزنده اسرارالتوحید است.

پس از تقسیم‌بندی و جداسازی عملکردهای اسرارالتوحید و شناسایی آن‌ها مشخص شد کارکردهای کرامت، تحول (بیهوشی - نعره‌زدن - گریستن و...) و باز نمودن آن (توبه و کارهای دیگر)، کمبود (عرفانی - مادی) و عنصر زوج آن (رفع کمبود)، غفلت و تنبیه، شرارت و انکار، بسامد بالایی دارند. بسامد کارکردهای فوق در ۳۲۷ حکایت ریخت شناسی شده کتاب در نمودار (۱) ارائه شده است.

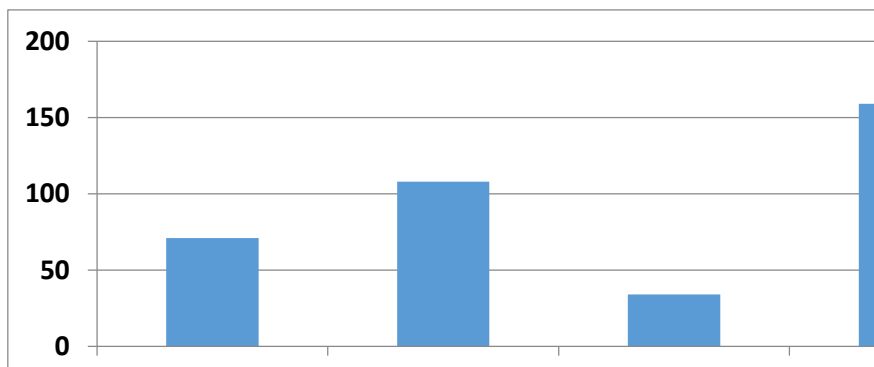
عامل جادویی (خارق‌العاده) در اسرارالتوحید، کرامات ابوسعید اعم از کرامت‌های گفتاری (سخنان نافذ)، اشراف بر ضمائر، فراست، خوارق عادات، برکت نظر شیخ، جامه، خلال، یا رباعی شفا بخش اوست و برخلاف قصه‌های پریان بر اثر ریاضات عرفانی و مرتبه مشاهده و حق‌الیقین و بدون واسطه به ولی اعطا می‌شود یا به واسطه ولی برای نجات یک قربانی یا شفای بیمار و موارد دیگر بخشیده می‌شود. در تحلیل و ریخت‌شناسی ۳۲۷ حکایت از اسرارالتوحید، تعداد ۳۷۲ کرامت یافت شد (که بعضی از حکایات دارای دو یا سه مورد کرامت بوده و تعداد اندکی از حکایات فاقد هرگونه کرامت است). در این تقسیم‌بندی کرامت گفتاری ۱۵۹، خرق عادت ۷۱، پیشگویی ۳۴ و اشراف بر ضمائر ۱۰۸ مورد وجود دارد که در نمودار (۲) نشان داده شده است.

نمودار (۱): عملکردهای پربسامد اسرارالتوحید



منبع: یافته‌های پژوهش

نمودار (۲): تعداد کرامات ابوسعید ابوالخیر در اسرارالتوحید



منبع: یافته‌های پژوهش

یکی دیگر از عملکردهای قابل توجه، عروسی است که با قصه‌های پریان تفاوت دارد. چنان که اشاره شد عروسی در داستان عامیانه پایان بخش قصه‌ها است و مذاق مخاطب قصه را با سور و شادمانی و پایان خوش و دلپذیر خویش شیرین می‌کند، اما در روایات صوفیانه چون کارکردها دگرسان هستند و تعقیب و گریز و جست‌وجو برای شاهزاده خانم وجود ندارد، کارکرد پاداش، جانشین عروسی شده است. در قصهٔ عامیانه قهرمان عروسی می‌کند، اما در حکایت عرفانی قهرمان (شیخ) جایزه‌ای به مریدان خویش می‌دهد، یا خرقه خود را به آن‌ها می‌بخشد و یا به شکرانهٔ گشایش مشکل، سماع می‌کند و بساط سفره ترتیب می‌دهد.

محمدمنور در اغلب حکایات با استفاده از نقل قول‌های غیر مستقیم از جمله: آورده‌اند که- در آن وقت که...؛ خود را در پس اقوال پنهان کرده است و با چهره‌ای حق به جانب به گونه‌ای بی‌طرفانه صحبت کرده و خود را از طعن و نقد مستقیم دور نگاه داشته است. وی با وجود تظاهر به بی‌طرفی در پی جبهه‌گیری علیه مخالفان و حتی برخورد مغرضانه با آن‌ها است. چهرهٔ ابوالقاسم قشیری را به گونه‌ای ترسیم کرده است که مخاطب ناآگاه و بیگانه با تصوف ایرانی، قشیری را فردی منکر، بدخواه، حسود، عاجز و درمانده در طریقت و تصوف می‌پندارد. محیط تخاصمی و رقابتی نیز یکی از عواملی است که مؤلف را وادار کرده است که برای مقبول واقع شدن هرچه بیشتر جلد خود از ابزار کرامت سود جوید و یا بعضی از چهره‌های سرشناس عصر ابوسعید از علما و فقها گرفته تا قاریان و حتی صوفیانی نظیر قشیری و ابوعبدالله باکویه را تخطئه کند. چون شیخ ابوسعید شخصیتی است که طریقتی شبیه به ملامتیه داشته و کوشش وی مصروف بر تخریب نفس و خودبینی و نفی ریا بوده است، از این رو، زندگی وی خواه ناخواه در تعارض با عده‌ای از مردم زمانهٔ خودش قرار می‌گرفته

است و این خود سرنخی به دست نواده اش محمد منور داده تا با بهره گیری از رفتارهای ملامتی ابوسعید به توجیه حکایت‌های خویش بپردازد.

محمد منور با قابلیت بالای داستان پردازی و ابداع کرامات عجیب و دور از انتظار برای ابوسعید، پررنگ ساختن حوادث جزئی، گره افکنی و تعلیق در داستان، استفاده از سبک ساده در عصر سیطره سبک فنی و به کارگیری جملات سازگار با اقتضای حال و مکان و مخاطب در عمق خواننده اثر خود، نفوذ کرده و زمینه اعجاب، تحسین و تغییر و تحول او را فراهم ساخته است. ظرفیت محمد منور در پرداختن به چنین روایاتی او را به یکی از موفق ترین نویسندگان داستان‌های عارفانه فارسی بدل کرده است. تاثیر حکایات اسرارالتوحید روی بزرگانی نظیر عطار و مولانا بسیار بارز است.

سه ویژگی سبک ساده و گیرا، شخصیت سرشناس ابوسعید و استفاده بجا از عملکرد کرامت در روایت عارفانه، مثلث برتری و موفقیت محمد منور را می سازد. شگرد روایت پردازی او در اسرارالتوحید به صورت زیر است:

الف) انکار / شرارات / نیاز ← (گره افکنی)

ب) کرامت ابوسعید ← (نقطه اوج - بزنگاه)

ج) شکست مخالف / توبه، تحول / کارسازی نیاز ← (گره گشایی پایانی)

روایت در اسرارالتوحید خطی و ساده و شخصیت‌های آن تیپ‌های شخصیتی یک بعدی اند و مثل آثار داستانی جدید، پیچیده و حلقوی نیست. در حکایات منقول از محمد منور، مخاطب سرنخ را گم نمی کند و می داند در کجای قصه قرار گرفته است و حتی در موارد بی شمار پایان خوش داستان‌های تعلیمی صوفیانه را حدس می زند. راوی نیز همچون رمان امروزی از تکنیک‌های سینمایی و جریان سیال ذهن استفاده نکرده، و به مقتضای زمان خود از این مسائل بی خبر است.

ایده اساسی تالیف حکایات صوفیانه نظیر اسرارالتوحید، تنبیه و تربیت و آگاهی مریدان، نشان دادن رتبه و جایگاه معنوی شیخ یا مرشد، ترویج اخلاق و تعلیم سلوک عارفانه است. در مقابل افسانه‌های مردمی مانند قصه‌های جن و پری روسی یا هزار و یک شب، بیشتر برای سرگرمی مخاطبان و یا بگفته یکی از محققان، تقویت قدرت تخیل سازندگان آن نوشته شده و در لابه‌لای آن‌ها، پیام‌های اخلاقی هم گنجانده شده است. بنابراین، این تفاوت بنیادین بین داستان‌های عارفانه و افسانه‌های عامیانه باعث شده عملکردهایی مانند: طلسم کردن، آدمخواری، شیشه عمر، بخشنده مجبور، راهنمایی با ردّ خون، مسابقه، نشانه و داغ، تعقیب شگفت‌انگیز قهرمان، تغییر شکل و مسخ شدن، غیب شدن و پاداش‌هایی نظیر ازدواج با دختر شاه یا نشستن بر اورنگ شاهی و... که مربوط به قصه‌های فولکلور است، حذف بشود و به جای آن‌ها عناصر: تحذیر، بشارت، کرامت، غفلت، توبه و تحول که مختص داستان‌های عارفانه است، جایگزین شود.

منابع

- ابوروح لطف‌الله بن ابی سعید، جمال‌الدین. (۱۳۷۱). **حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر**. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۳. تهران: آگاه.
- اخوت، احمد. (۱۳۷۱). **دستور زبان داستان**. اصفهان: نشر فردا.
- بامشکی، سمیرا. (۱۳۹۱). **روایت‌شناسی داستان‌های مثنوی**. تهران: هرمس.
- پراپ، ولادیمیر. (۱۳۶۸). **ریخت‌شناسی قصه**. ترجمه مدیا کاشیگر. تهران: نشر روز.
- _____ . (۱۳۶۸). **ریخت‌شناسی قصه‌های پریان**. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: توس.

توکلی، حمیدرضا. (۱۳۹۱). *از اشارت‌های دریا (بوطیقای روایت در مثنوی)*.
چ ۲. تهران: مروارید.

حق‌شناس، علی محمد و خدیش، پگاه. (۱۳۸۷). یافته‌های نو در ریخت‌شناسی افسانه‌های
جادویی ایرانی. *در مجله ادبیات تهران*. د ۵۹. ش ۱۸۶. صص ۲۷-۳۹.

خدیش، پگاه. (۱۳۸۷). *ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی*. تهران: علمی و فرهنگی.
داد، سیما. (۱۳۸۳). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. چ ۲. تهران: مروارید.

دامادی، محمد. (۱۳۷۴). *ابوسعیدنامه*. چ ۲. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
ریک، فیلیپ. (۱۳۷۵). ساختارگرایی. ترجمه احمد ابو‌محبوب. *مجله ادبیات داستانی*.
س ۴. ش ۳۹. صص ۱۶-۲۱.

سهروردی، ابونجیب. (۱۳۶۳). *آداب‌المربدین*. ترجمان عمر بن محمد بن احمد
شیرکان. با تصحیحات و استدراکات نجیب مایل هروی. تهران: مولی.
شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). *آنسوی حرف و صوت (گزیده*
اسرارالتوحید). تهران: سخن.

قافله باشی، سیداسماعیل و بهروز، سیده زیبا. (۱۳۸۶). نقد ریخت‌شناسی حکایت‌های
کشف‌المحجوب و تذکره‌الاولیا. *در مجله پژوهش‌های ادبی*. س ۵. ش ۱۸.
صص ۱۱۷-۱۴۰.

قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۹۱). *رساله قشیریہ*. ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی.
تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. چ ۱۱. تهران: علمی و فرهنگی.

کادن، جی. ای. (۱۳۸۰). *فرهنگ ادبیات و نقد*. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران:
نشر شادگان.

گلدمن، لوسین. (۱۳۶۹). *نقد تکوینی*. ترجمه محمد تقی غیاثی. تهران: بزرگمهر.

- محمد بن منور. (۱۳۸۱). *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۵. تهران: آگاه.
- وبستر، راجر. (۱۳۸۳). روایت و زبان. ترجمهٔ محبوبه خراسانی. *مجله ادبیات داستانی*. س ۱۲. ش ۸۲. صص ۴۸-۵۴.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۷۱). *کشف المحجوب*. تصحیح ژو کوفسکی. چ ۲. تهران: طهوری.